

افغانکشي ويا حرکت شرافتمندانه؟!

دوست ارجمند آقای ویس ناصری مقاله ای تحت عنوان (استاد برگشتت مبارک) نگاشته اند که من آن را در همان روز نخست نشرش، در سایت پربار افغان - جرمن آنلاین مطالعه نموده بودم. یکی دو روز بعد، برخی از نویسندگان مشهور و قلم بدست آن سایت، تبصره های بر مقاله آقای ویس ناصری نگاشتند و موصوف را به گونه ای تشویق نمودند. من هم به مطالعه مجدد نیشته آقای ویس ناصری تشویق شدم و آن را مرور دوباره نمودم و دریافتم که در آن مقالات به نقطه مرکزی و هدف اصلی آقای ویس ناصری، تماس گرفته نشده است.

آقای ناصری صفحه نخستین مقاله اش را به اصطلاح خودشان به تذکار تخصیص داده اند و در صفحه دوم که به مصاحبه استاد تماس گرفتند بعد از نگاشتن چند سطر بار دیگر عنان قلم را رها نمودند و به شرح و بسط مقدمه یا تذکار خویش پرداختند و در صفحه پنجم یا صفحه آخرین مقاله شان بار دیگر به هدف خود با این عبارت اشاره کردند که "...بر گردیم به مصاحبه و عکس العمل جناب استاد به نشر.."

آقای ناصری این صفحه را هم کاملاً به مصاحبه و تبصره بر آن اختصاص ندادند و در آن از شهادت احمدشاه مسعود حرف زدند و مقاله را طوری پایان دادند که گویی کدام نامه شخصی برای استاد باشد. زیرا در آن آمده است... اگر یک حبه، دینار، دالر ویا مارکی از استاد و یا جمعیت گرفته باشد، برایش بنویسد تا ادای دین نماید. این بود شناسنامه مقاله آقای ناصری.

نقطه مرکزی وهدف اصلی مقاله همان چیزی است که عنوان به آن اختصاص یافته است. به نظر من آقای ناصری در مقاله اش میخواهد بگویدکه استاد از ملت دور شده بود و به امریکا تسلیم. فریب چال و نیرنگ های انگلیس را هم خورده بود، اینک با این گفته اش که "با طالبان نمی جنگیم" دوباره به صف ملت برگشته است که البته آن هم تظاهر خوانده شده است و.....

اما به خاطر آن مقدمه طویل، هدف اصلی مقاله، در میان شعارها و تکرارها گم شده است. وقتی که من مقاله آقای ناصری را برای بار دوم مطالعه نمودم، با خود گفتم ایکاش آقای ناصری مقاله اش را به دو بخش تقسیم می نمود، بخش اصلی را تحت عنوان «استاد برگشتت مبارک» می نگاشت تا خواننده میدانست که استاد چه نوع برگشتی نموده است و سزاوار مبارک گفتن است و یا خیر؟ و بخش دشنام های آن را تحت عنوان دومی یعنی «سخنی با جناب استاد بر هان الدین ربانی» رقم می زد. زیرا خوانندگان، این قبیل دشنام ها را، شاید زیاد خوانده باشند و ما قبلاً هم در نشریه مشخصی از سال ها قبل با این قبیل دشنام ها آشنایی داریم. اما با یک فرق و آن اینکه نویسنده گان آن نشریه، بدون اینکه استاد عزیز، بزرگوار، آقا و یاجناب بگویند حرف ها و دشنام های شانرا مستقیماً نثار استاد کرده اند و فرق دیگرش هم این است که جملات، فراز ها و عبارات آن نشریه، با هم پیوند منطقی تری دارد و جملاتش نیز از هماهنگی خاصی برخوردار است و خواننده به هدف زودتر می رسد.

بنام من در این نیشته با دشنام های نظیر سازشکار، فرصت طلب، محیل، عوامفریب، ناسپاس، جفا کار، جنایت پیشه، تبنانی ذلت بار و خفت آور، وابسته به اجانب، دست نشانده، همکار متجاوزان، کور وجدان، و ظن فروش و نثار هر که شده است کاری ندارم. زیرا گوینده و نویسنده آن ۱۸ سال همکار فعال فرهنگی یک سازمان با پسوند اسلامی بوده است و می داند که چه میگوید. فرهنگی فعالی که تا کنون الازهر، مذموم و غرایز را بالترتیب الاظهر مضموم و غرایض می نویسد.

حرف من با آقای ناصری از موقف فرزند یک شهید به فرزند شهید دیگر است. من فقط توجه آقای ویس ناصری را به "افغانکشی" های اخیری که او آن را حرکت شرافتمندانه، آزادیخواهانه و استقلال طلبانه ملی جاری ملت مجاهد و آزادیخواهانه افغانستان می خواند، جلب می دارم.

آقای ویس ناصری در مقاله اش، نتیجه می گیرد که: "موقف فعلی استاد ربانی (البته فراموش نشود که این موقف استاد را آقای ویس ناصری یک بار شگفت انگیز می خواند ولی ۲۳ سطر بعد این شگفت انگیزی را از آن نفی می کند. اما هر صفتی را که اراده کند در اصل مطلبی که من به دنبال آن هستم تغییری وارد نمی نماید) و دیگر دولتمردان و فعالین وابسته و دست نشانده فعلی در کابل- مبنی بر تفاهم با نیروهای مقاومت ملی و عدم جنگ و تعرض بر آنها - خود گویای زنده و انکار ناپذیر موافق و مواضع سازشکارانه فرصت طلبانه محیلانه و عوام فریبانه، دیگر هیچ چیزی نمی تواند بوده باشد و تعبیر گردد".

البته خواننده گان میدانند که هدف آقای ناصری از این حرکت به اصطلاح شرافتمندانه که صفت مقاومت ملی را نیز از آن خود کرده است، ملا محمد عمر آخوند و پیروان اومی باشد. این نیروهای مقاومت ملی، دیگر آن نیروهای تحت فرمان احمد شاه مسعود نیست، بلکه هدف از آن طالبان است. همان طالبانی که با شهادت مسعود

و یتیم شدن مقاومت ملی اصلی، همراه با بادران شان رقص و پایکوبی کردند و در پنجاب و صوبه سرحد (میتھانی) تقسیم نمودند. این نیروهای مقاومت ملی همان تجربه شده گانی اند که فرزندان سر بلند هری، از ظلم و ستم چند ساله شان آگاهی کامل دارند. کسانی که بر دستان یک تن از قهرمانان سترگ مبارزات آزادیخواهی مردم افغانستان یعنی امیر صاحب محمد اسماعیل خان، سال ها دستبند زدند.

کسانی که در دوران حاکمیت شان مردم اختیار ریش و موی سر خویش را هم نداشتند. کسانی که در کوچه و بازار، زنان را در ملا عام شلاق زدند و ورود شان را به مکاتب و ادارات دولتی قدغن اعلام داشتند. کسانی که با برداشت های بدوی خویش از دین، آیین بر تر اسلام را دین ظلم و وحشت معرفی داشتند و افغانهای دلاور و آگاه را قوم وحشی و دور از تمدن.

کسانی که آثار غنی فرهنگی کشور را به شمول تندیس های بودا ویران کردند، کشتزار های شمالی را به آتش کشیدند بر ام البلاد بلخ یورش بردند و هزار باغ را به خاک یکسان کردند.

به برداشتهای آقای ویس ناصری با آن پیشینه فرهنگی و مطالعات ژرف سیاسی اش افسوس باید خورد که چگونه کشت و خون و افغانکشی در جنوب و جنوب شرق کشور و گاهگاهی حملات انتحاری آنها را در برخی ولایات دیگر، رستاخیز ملی می خواند و حرکت ضد امنیت و آرامش را مقاومت گسترده ملی بر ضد اشغال، ظلم و تجاوز معرفی می دارد و ان شاءالله گویان می افزاید که: عنقریب سرتاسری خواهد گردید.

آقای ویس ناصری به حیث "قلمبدهست، آزاد اندیش، مجاهد متعهد، مبارز هدفمند، آگاه و مومن" باید دعا کند که به حضور گسترده نیروهای خارجی نیازی نیفتد و قیام، نه تنها سرتاسری نگردد، بلکه گلیم آن هر چه زودتر جمع شود. زیرا اگر این مقاومت نام نهاد سرتاسری گردد آقای ویس ناصری که اخبار را همیشه دنبال می نماید، بهتر درک می کنند که پیامد آن چه خواهد بود؟ و چقدر اطفال یتیم خواهد شد؟ درد یتیم بودن را هم آقای ویس ناصری تجربه کرده است و هم من. از دورانی که این مقاومت نام نهاد آغاز شده است، آقای ویس ناصری بهتر می داند که تا کنون به چه تعداد از هموطنان ما به شهادت رسیده اند و یا مجروح شده اند و معلول. همین دیروز ۲۶ نوامبر در ولسوالی اورگون ۱۲ نفر به شهادت رسید و بیست و چند تن دیگر زخمی شد که در جمله شان هیچ "موبور و کبود چشم" خارجی نبود بلکه همه افغان بودند و آن اوباشی که دست به این فاجعه و "افغانکشی" زد از پنجاب شریف! بود.

من در اینجا بی مناسبت نیست به همه کسانی که مردم را به جنگ در افغانستان عزیز و مجروح ما تشویق میدارند و این حرکت های غیر شرافتمندانه را شرافتمندانه توصیف می کنند، درسی از قیام مشعلدار کربلا سیدنا امام حسین علیه السلام را یادآور شوم و تقاضا دارم که به حیث قاعده و فورمول ثبوت صدق و کذب هر ادعایی مورد تطبیق قرار گیرد.

آری امام حسین زمانی که قیام بر حقش را در برابر یزید فرمانروای ستمگر اموی اعلان داشت، تنها به حرف اکتفا نوزید. حتی در ذوالحجه سال ۶۰ هجری قمری که حجاج از سراسر سرزمین های اسلامی در مکه مکرمه، جمع شده بودند، او مراسم حج را ترک گفت و رهسپار عراق گردید و در این قیام بر حق، فرزندان، برادران حتی خواهرش زینب کبری سلام الله علیها را نیز به پهندهشت کربلا، همراه برد.

بنام ما وقتی که واژه های فخیم و عظیم رستاخیز ملی و مقاومت گسترده ملی بر ضد اشغال، ظلم و تجاوز را بر زبان می رانیم و نوید سرتاسری شدن قیام و حرکت شرافتمندانه! و آزادیخواهانه! را از این دور دست ها به مردم اعلان میداریم، به یاد مردمی بیفتم که از برکت! همین قیام شرافتمندانه! با مرگ و خطرهای جسیم دیگر، دست و گریبان اند. در یک جمله اگر قیام جاری، حق است ما چرا خود عملاً در آن اشتراک نمی ورزیم!؟

به گفته شاعری که طور مزاح به دوست خود در دوران جهاد پیام فرستاده بود و من آنرا به جدیت درینجا درج می نمایم که:

د په هغه سنگر می سلام چه دآلمان نه په میدان دزی کا

به باور من زمان شعار گذشته است. افغانستان مجروح بعد از سه دهه نا آرامی، دیگر توان تحمل کشت و خون و غم را ندارد. و بایست بر "افغانکشی" نقطه پایان گذاشت و به نیروهای خارجی بهانه حضور و تداوم آن را نداد.

به باور من "افغانکشی" موجود نه شرافتمندانه است و نه هم می توان آن را رستاخیز ملی نامید و این آشوبگری ها هم ان شاءالله تعالی، هیچگاه سرتاسری نمی گردد. زیرا مدعیان آن یک بار امتحان داده اند و آن هم چه امتحانی!! بهترین صفت این حرکت ها "پاکستان مزدوری" خواهد بود، نه چیز دیگری.

د رمورد دیدار استاد با دیپلوماتان اسرائیلی که آقای ویس ناصری با آن "وجدان بیدار" از سال ۱۹۹۸ میلادی تا نوامبر سال ۲۰۰۶ میلادی آن را به گونه راز، نزد خود نگه داشته است، می توان بحث کرد اما بعد از اینکه از نوعیت مذاکره و مفاهمه پرده برداشته شود. چون قضیه منطقی است که هر خبر احتمال صدق و کذب را دارا است، بنا بعد از توثیق آن، می توان بر جواز و عدم جواز آن از نگاه سیاسی و شرعی بحث کرد و حد اقل از پیامد های آن آگاه شد.

در مورد کنار آمدن با کمونیستها و ستمی ها و شعله ای ها، کافران و ملحدان که آقای ناصری طور مشخص از فردی نام نبرده اند و همچنان واژه "کنار آمدن" به اصطلاح عرب ها مفهوم فضفازی دارد، تازمانیکه آنرا شرح نداده باشند، حرف زدن در آن مورد، آب در هاون کوبیدن است.

اما بایسته میدانم بر یک گفته آقای ویس ناصری، تبصره کوتاه نمایم. آقای ناصری نگاشته اند: صحبت اخیر استاد ربانی با سایت سرنوشت و انکار آن بزرگوار از انجام مصاحبه با این محتوی با روزنامه ترکی (واکیت) که ایشان منکر بیان مطالبی بر ضد عملکردها و عملیات قوات ناتو و امریکا در افغانستان... باید گفت:

استاد با سایت سرنوشت صحبت نکرده است و شاید استاد خبر هم نداشته باشد که سایتی هم به نام سرنوشت وجود دارد، بهتر بود تا نوشته میشد حرف های نقل شده از زبان استاد در سایت سرنوشت تا ادعا دقیقتر می آمد. طوری که در حرف های نقل شده از زبان استاد تحت عنوان (استاد چه گفته و ایرنا چه فهمیده است) بر می آید، استاد منکر بیان مطالبی بر ضد عملکرد و عملیات قوای ناتو نه شده است.

مهمتر از همه اینکه خود آقای ناصری در متن نوشته شده خودشان و دقیقتر در سطر ۸ صفحه اول متن نگاشته اند "... استاد تلویحا همه مندرجات ایرنا را تایید نمود." بناً وقتی که آقای ناصری خود چنین حکم می کند باز چرا بعدا حکم انکار را از طرف استاد، بدون سند صادر می نماید!؟

آقای ناصری در مورد حرف های استاد در مورد اسامه بن لادن، از شهادت احمد شاه مسعود یاد آوری می کند که بسیار بی ربط ذکر شده است و اگر من آن را توضیح بدهم، خوانندگان خواهند گفت که حرف های واضح را توضیح دادن، تا ختن بر خرد و دانایی خوانندگان است. بناً آقای ناصری خود شان مقاله خویش را مطالعه نمایند و برداشت خویش را از موضوع تصحیح نمایند.

آقای ویس ناصری آنچه را که در مقاله اش رقم زده است و آن نویسنده گان بزرگوار می که در تایید آن و صحیحتر جهت تشویق موصوف، نگاشته اند، به تصور من، همه مندرجات مقاله را تایید نه نموده اند، بلکه ایشان از مقاله همان بخش هجوم بر استاد را تایید نموده اند که خلاصه و فشرده اش را به صورت دقیق در عنوانهای مقاله های شان، برجسته ساخته اند و این کمال یک نویسنده است.

زیرا من باور دارم که آقایان دیپلوم انجینیر معروفی، داکتر میر عبدالرحیم عزیز و آقای ولی احمد نوری، افغانستان را کشور اشغال شده به وسیله امریکا و انگلیس و جرمنی نمایند (واژه جرمنی اگر چه در متن مقاله آقای ویس ناصری صریحا ذکر نشده است و چون موصوف در جرمنی زنده گی می کند، از ذکر صریح آن طفره رفته است و صرف به ذکر کلمه و غیره، اکتفا ورزیده است).

آقایان نامبرده، جلالتمآب حامد کرزی را دست نشانده اجانب نمی دانند، ایشان هر گز تصمیم ندارند تا به اصطلاح آقای ویس ناصری، "به نبرد با نیروهای بزرگ و دهشت انگیز اشغالگران جدید" دست بزنند.

من جملات بالا را با قاطعیت به خاطری ثبت نمودم و حتی به نماینده گی از ایشان حرف زدم، زیرا من اکثر نبشته های آن بزرگواران را در برخی نشریه ها و به ویژه در سایت مشهور افغان - جرمن انلا این مطالعه کرده ام و باخط فکری شان تا اندازه ای اشنایی دارم، در هیچ یک از مقالات نامبرده ها، همچو رایحه عصبانگری در برابر آقای حامد کرزی رئیس جمهور منتخب کشور را، استشمام ننموده ام و باور دارم که ایشان هیچگاه تا کنون آقای کرزی را "ببرک امریکایی" نگفته اند و شاید در آینده هم نگویند.

حرف های که آقای ناصری در ارتباط رستاخیز ملی و نبرد با اشغالگران، در مقاله خویش نگاشته اند، به تصور من، خودش هم به آن باور عمیق ندارد و من دلیل آنرا در متن مقاله تذکر داده ام.

در نبشته آقای ناصری اشتباهات و تناقضات دیگری هم وجود دارد که تسجیل همه خدا ناخواسته "تعالم" معنی می دهد و من از ذکر همه، دست نکه میدارم.

پایان